



ترجمه عبدالجبار خان

پیوسته بگذشته

### تحلیل نفسی

(علاج تحلیلی) مبنی بر آن اسواست که آنچه از خیالات ممنوعه در نفس بصورت غیر شعوری محبوس انداز اظهار و باز از نریب و اصلاح آن مجدداً 'نفس' صحت خود را شروع نموده عوارضات جسمی و نفسی يك قلم دفع گردیده يك وجود صحیح و کامیاب میبیراید.

صورت (علاج تحلیلی) چنین است :- شخص محلل و هر بض هر دو يك اطاق نشسته کوائف و حالات ماضیه مر بض را از ایام طفلی تا وقت موجوده اش استفسار میکند - مر بض مجبور است که تمام کوائف جزئی و کلی خود را کماحقه از اول تا آخر اظهار نماید علاوه بر آن هر خیالی که داشته و یا خوابی که دیده باشد همه را بگمان بیان کند - پس از آن باور خصت داده میشود تا بخانه خود چند روز رفته نسبت به باقی نهادن کدام خیال و یا حوالی 'خوب غور و فکر نماید. باز ترمه معالج آمده از کوائف ماضیه آن (اگر باقی مانده باشد) همه را اظهار و اگر باقی نمانده باشد از آن صرف نظر نماید - اگر مومی الیه ترمه معالج آمده از عدم موجودیت سرگذشت خویش اطمینان بدهد معلومست که از حقیقت دور بوده چنین نیست بلکه بعضی از آن باقی مانده و فراموش آن شده است و بااگر فراموش نشده ضرور آنرا که به جذبۀ

نفسی آن متعلقست پنهان داشته است - همین وضعیت مخفی داشتن او منزل «مدافعه» است - بیداشدن این منزل علامت بدی نیست بلکه از ان استنباط میشود که مرض خارج شدن میخواهد اما مرض مانع آن میگردد. تجزیه کار (محلل) هم متذرجا آنرا مدافعت را از راه اظهار همدردی و طریق تلازم و غیره ذریع مینماید - باثر این مرض مذکور بشخص (محلل) بدرجه دل بستگی و الفت پیدا میکند که او را در عالم اسباب یگانه رفیق و شفیق خود تصور میکند - بالنتیجه کار بجائی میرسد که مرض حیات خود را بدون موجودیت آن غیر ممکن میدانند - این «استحاله» «تحویل» «مقام اخیر تجزیه کار میباشد - معالجه مذکور بمریض میفهماند که در اوائل عمر بوالدین خود مربوط بودی و خوشیهای حیاتیة تو محصور بآنها بود اما در بنوقت نفس خودت را از والدین منفک دانسته بوجبت تجزیه کار (محلل) منضم میدانی حالا آنکه انحصار بدیگری نتیجه اساسی شمرده نمیشود بلکه اعتماد پیدا کردن بر خود و صحیح ساختن خود با سول اساسی یک نتیجه مثبت و متین میباشد بنابراین همین دو کیف را بخود دیدا کن! همین نظریه را فروند مرحله شفا بخشی پیدا کند لیکن بعضی تجزیه کار آن دیگر این مرحله را مرحله اخیر نمیدانند چرا که صحت کسان علی آن وقت زیاد و تعلیم و تربیة مخصوصی بکار دارد - در سلسله علاج (تحلیلی) دو امر دیگر نیز قابل غور است یکی آنکه بمناسبت اهمیت دار بودن آن محلل باید در فن خود بسیار ماهر، فهیم دور اندیش، صابر، همدرد و دانای سرشت و خصائص انسانی باشد، دوم آنکه چون اجراءات علاج تحلیلی کنجکاو و بهای زیاد و اعتماد بر نفس لازم دارد پس بمحلل بایست که از اجراءات مو شکافانه آن و از داشتن اعتماد بر نفس خود، صرف نظر ننماید چه در دنیا اکثر اشخاص دیده میشوند که در اثنای عمل با اینکه قابلیت خوب میداشته باشند باز هم از تشخیص های دقیق صرف نظر نموده داخل اجراءات میشوند - چون از اصل مرض منحرف میگرددند نتیجه وزحمت آنها بر با درفته مرض بیچاره بمعالج دیگر محتاج میشود.

بعضاً چنین هم دیده میشوند که با وجود داشتن صلاحیت و قابلیت خوبی تشخیص جزئیات مرض را کرده بدون داشتن اعتماد بر نفس داخل اجراءات میشوند - از نتایج آن ناکامی رخ میدهد.

در اینجا مثلاً اجراءات دوفنر محلل مشهور (آدلر) و (استیکل) نامان بفرض تزئید معلومات تذکار میگردد :-

آدلریک دختر شانزده ساله رازیر علاج گرفته از کوائف و اعمال او جو با میشود دختر میگوید که بعمرشش هفت سالگی بعضی چیزها را دزدی میکردم بعمر دوازده سالگی با بچه ها آواره میگشتم - وقتیکه دو ساله بودم بین والدینم مجادله رخ داد که منتج به طلاق مادرم گردید بعد از طلاق صبیبه مذکور در آغوش مادر کلان تربیه میشد از بس محبت داشت از چیزهای لازمه تربیوی او صرف



ع. ج. غلام بچی خان وزیر صحت عال نظر مینمود که بالنسبه منجر به خرابی گردید در ایام تولدی دختر بین مادر و پدرش همیشه مخالفت میبود بعد از آنکه معلومات فوق را دختر مذکور به معالج داد گفت دزدی اشیا و آواره گردی را بنظر نفرت میدیدم اما نظر بر غمت و میلان مادرم مرتکب آن میشدم چه تربیت آن نسبت بمن بی اصول و خراب بوده آدلر گفت آبا در بنوقت از مادرش انتقام میگیری؟ جواب داد «آری» ازین جواب معلوم میشود که مشارالیه از یادت قوی و ضدیت خود را بمقابل مادرش اثبات کردن میخواهد چه مادرش او را باطناً بنظر نفرت میدید. نظر باین وضعیت گفته میتوانم که بر نفس دختر (خبیطیستی) حلول کرده بود، صرفاً هیکه حس برتری او را تربیه میکرد

همین آزار دادن و مقابله کردنش بر علیه مادر او بوده - نظر با اساسات تربیوی قاعده است که چون طفل کدام سرفتن یا حرکت ناهنجاری را بعمل می آورد عموماً منتج با انتقام گرفتن آن میگردد .

ملاحظه فرمائید که این دختر در چه وقت خراب والدینش تولد شده ؟ آیا از مناقشه های والدینش چقدر اثر بد بردختر افتاده باشد؟ باز که نزد مادر کدانش آمد خرابی مذکور بیشتر شد حتی از نفرت مادر ، دختر بیزار شده حس مخالفت پیدا کرد اما چون خود را سال بوده و چاره را بر خود عسیر میدید مجبوراً با طاعت مادر مرتکب خرابیهای فوق الذکر شده حیات بسر میبرد . در همه چه حالات اگر بر سرشت انسانی که طبعاً آزاد خلق شده است فشار انداخته و قیودات زیاد عائد کرده شود لامحال تضییق یافته سرکشی اختیار میکنند - این سرکشی در اخلاق و اعمال او روز بروز اثر انداخته نظر بتماسب موجودیت آن ظاهر میگردد - از بن معلوم میشود که هر قدر فشارهای مذکور زیاد باشد هم آنقدر سرکشی آن بیشتر و هر قدر کم باشد سرکشی و طغیان وی بهمان اندازه کمتر دیده میشود - اگر طفل بسبب بندشهای بسیار زیادیکه از طرف اولیای شان عائد میگردد مضرات نتیجه آنرا اظهار کرده نتواند مجبوراً در نفس خود دیوشیده متدرجاً آنرا حل نمینماید و بالاخره بچنان نتایج خراب روحی و معنوی مرتکب میشود که برای تمام عمر متحمل زحماتش میگردد .



اساس حیات انسان عموماً بر تعاون و اشتراك عمل و مخصوصاً باز دواج قائم میگردد چه در صورت نبودن آن بشر بحیات مسعود خودنا ئل شده نمیتواند چنانچه بك زن مطلقه غربی بایستگنفر مرد زن طلاق غربی از دواج نموده خیال کردند که از نتایج تجارب گذشته بك حیات خوش خواهند گذرانید لیکن ازین امر واقف نبودند که علل ناکامی از دواج اولینه شان چه بود؟ بدون از آنکه اسباب ناکامیهای خود را

پیدا کنند عزم کردند که هر کدام شان باید بطور آزاد مناسبات خود را قائم کرده يك حیات خوش تشکیل بدهند - بهمین اساس باهم مفاهمه کردند که هر جا بروند و یا هر چه بکنند آزاد بوده بایکدیگر خود اعتماد داشته از رفتار و کردار خویش بدون کذب و عوائقی همدیگر خود را مطلع سازند - هما نامرد از احوال ماضیه و جاریه خویش یکدیگر اظهار نمودند مسرور معلوم میگردیدند زن که اوضاع آزادانه را اختیار کردن گرفت گرفتار مرض عصبیه شد تا که از اثر آن از تنهایی میترسید - بدان واسطه هیچ وقت تنها جایی رفته نتوانسته بداشتن یکسفر محافظ مجبور دیده میشد - چون در خانه باستثنای شوهرش دیگر کسی نبود مجبوراً شوهر بیچاره اش بقسم محافظ در خانه میبود - درینجا از بیرون رفتن و کار کردن بازمانده مانند محبوس نگهبانی او را میدنمود - ازین وضعیت حیات آزادانه هر دو خراب شد، صورت مخالفت را ایجاد میگرد - اگر سبب پیدایش این مرض را بسنجیم باین نتیجه میرسیم که در نفس زن دو نوع خیال یکی از حیات سابقه اش و دیگری از حیات موجوده اش پیدا و داخل مجادله گردیده از فشار آن منتج بمرض شدند که نگاه کردیم باین مطالعات فرنگی

از اختیار نمودن حیات آزاد خود معلوم میگردد که از دواج و حیات عا بلوی همچو آزادیها را گنجایش و قبول نداشته حیات اصولی را تشکیل داده نمیتواند پس اگر انسان حیات خوش بخواهد بر مسئله تعاون و اشتراك عمل عامل گردد و اگر آنچنان خواهش نداشته باشد از تعاون صرف نموده بحال انفرادی حیات و بعوامل و نتائج آن قناعت کند .

آدلر میگوید «علاج مصائب بزرگ تعاون و همدردیست» چنانچه از نتائج تجارب خویش ارا به میدارد که همدردی بدرجه مؤثر است که وسیله شفا یابی امراض دیوانگی هم شده میتواند - وقتی يك دختر دیوانه که مدت مرضش به هشت سال کشیده

با اندازه رسید که مثل سگ صدامیگرد و دهن انداخته به چیر کردن و خوردن لباس  
 و دستمال و غیره سعی مینمود و باهیچکس میل و دلچسپی نداشت .  
 از تحقیقا نیکه بعمل آمده معلوم شد که مادرش مثل سگ باو رفتار میکرد و شاید مثل  
 سگ صدا کردن دختر بزبان حال گفتن اوست که « هر قدر من انسانها را به بینم  
 همانقدر سگ شدن میخواهم » آدر میگوید که هشت روز متواتر در سخن گفتن  
 باو بسیار کوشش کردم که اگر جوابی از ان بشنوم متاسفانه يك لفظ هم از ان شنیده  
 نشد باوجود آن از کوشش خود دست نکشیده بالاخر بعد از یکماه يك طریق مبهم  
 و ناقابل فهم به سخن آغاز نمود - من باو اظهار همدردی کرده باعث حوصله افزائی  
 او شدم ( وقتیکه به چه مریض حوصله حاصل نشود مریض در اول مرحله نمیداند  
 که چگونه از ان کار بگیرد ) - بعد از ان که همراه او بحرف زدن شروع کردم مرا  
 بمشت زد - من بعوض اینکه اورا صدمه رسانم گذاشتمش تا بزدن خود دوام کند -  
 باین زدن اکتفا نکردم فکر ضررسانی دیگری را بر من مینمود اما طرز و نوعیت  
 آنرا فهمیده و یافته نتوانست بالاخره کلکین خانه را شکستاده و دست خود را  
 مجروح ساخت باین اوضاعش تشدید شد و کلامی نماند بلکه از خموشی گداشته و مرهم گذاشتم  
 اگر مطابق بفکر عوام او را لشر و کوب و عذاب محسوس میکردم گاهی نتیجه اش بهتر  
 دیده نمیشد چه اگر ادا مابه نگهداری خاطر او باشد لازمست که روش خود را  
 تغییر بدهیم زیرا که از یک نفر دیوانه توقع حرف زدن معقول صحیح نیست پس از ان مریضه  
 مذکور رخ بصحت گذاشته بعد از يك سال صحت کامل حاصل نمود .  
 سیکل يك تصنيف کامل را نسبت بمعالجه ( تشوش اعصابی ) وقف کرده احوال یکصد  
 وسی و پنج مریض خویش را در ان تذکار نموده است - نظریه مومی الیه چنانست  
 که در اعصاب يك کشمکش نفسی عائد میشود - هنگامیکه مرفوع میگردد مریض  
 بر طرف میشود - برخلاف آن فروند میگردد که بعضی اقسام عصبانیت بطور اساسی

و اصولی میباشد که علت آن در ساختمان جسم مضمحل میباشد ستیکل میگوید که تا امروز چنان عصب زده را از بدنم که از تحلیل کشمکش نفسی خوب نشده باشد چه این کشمکش عموماً از مبدأ جذبات جنس ظهور مینماید لیکن در اکثر حالات از دیگر نوع سوء نیت و یا از دیگر وجوه بوجود می آید - بهر حال از دور کردن خرابیهای نفس عوارضات جسمانی رفع میشود -



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی